

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

فرمایش مرحوم امام:

محورهای بحث ایشان و مطالبی که عنوان فرمودند در پنج مطلب خلاصه می شود که ما یکی یکی اینها را باز بیان می کنیم و ببینیم که آیا تام است یا خیر:

مطلب اول فرمودند این که مشهور قایل هستند به این که حکم دارای چهار مرتبه هست این را قبول نداریم. مرحله اقتضا و مرحله تنجز ربطی به حکم ندارد. مرحله اقتضا عنوان مقدمه را دارد و مرحله تنجز مربوط به عقل است. بنابراین این دو مرتبه را خارج کردند که این مطلب مطلبی صحیح است و ما هم قبلاً در بحث واجب مطلق و مشروط آنجا وقتی که مراتب حکم را بررسی می کردیم در این جهت با ایشان موافقت کردیم، اما بعد فرمودند که این که ما بگوییم حکم دارای دو مرتبه است همین هم اشتباه است.

حکم دو نوع است يك حکم انشایی داریم و يك حکم فعلی داریم در این رابطه فرمودند که ما اگر بخواهیم بگوییم که حکم برای انسان جاهل در مرحله انشا است اما برای انسان عالم در مرحله فعلیت نتیجه این می شود که حکم اعم از این که همان مکتوب در قرآن و سنت قرار بدهیم یا آن اراده حق تعالی قرار بدهیم تغیر و تبدل در اینها راه پیدا نکند در حالی که تغیر و تبدل در اینها محال است که راه پیدا نکند.

بررسی مطلب اول: می خواهیم این را بررسی کنیم که آیا این فرمایش تام است یا نه اگر مشهور قائل هستند به این که إِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا برای کسی که بالفعل استطاعت پیدا نکرده انشایی است اما برای کسی که بالفعل استطاعت دارد عنوان فعلیت را دارد. یا بگوییم أَقِيمُوا الصَّلَاةَ برای کسی که هنوز به مرحله بلوغ نرسیده عنوان انشاء را دارد اما وقتی که به مرحله بلوغ رسید عنوان فعلیت را پیدا می کند آیا چنین مطلبی سبب می شود که ما بگوییم در حکم تغیر و تبدل به وجود بیاید؟

نظر استاد محترم:

به نظر میرسد که روی مبنای خود مشهور مبنای مرحوم آخوند خراسانی که حالا مرحوم آخوند چهار مرتبه برای حکم قایل بودند روی مبنای مشهور و مبنای مرحوم آخوند این انشا و فعلیت سبب تغیر در حکم نیست حکم وقتی شرایطش در عالم خارج برای اجرا موجود نیست، می گویم این حکم در مرحله انشا است در مرحله جعل است اما وقتی شرایطش موجود شد همین حکم از نظر حکم فرقی درش نیست، تغییری به وجود نمی آید؛ اما به مرحله فعلیت مرحله فعلیت یعنی مرحله که الان بالفعل علی ذمه المكلف است و متوجه مکلف است.

در بین خود مردم هم این مساله بسیار رایج است اگر پدری به فرزندش گفت اگر درس خواندی مثلاً این جایزه را ما برای تو تهیه می کنیم يك بار جعل می کند، اما این يك بار جعل قبل از آنی که شرط تحقق پیدا نکند در مرحله جعل است. اگر شرط تحقق

پیدا کرد همین عنوان فعلی را پیدا می کند. به عبارت دیگر لازمه این فرمایش امام همانطوری که ما قبلا هم این نقض را وارد کردیم این است که اصلا بطور کلی واجب مشروط را منکر بشوند برای این که در تمام واجب های مشروط ما يك حکم انشایی داریم که فعلیتش مشروط به تحقق شرط است تا ما دامیکه این شرط نیاید این حکم فعلیت ندارد بعد هم که شرط آمد الان ببینید مثلا نماز نسبت به وقت عنوان واجب مشروط را دارد بعد از این که وقت آمد نماز فعلیت پیدا می کند.

بعد از آنی که وقت آمد شارع يك جعل دیگری دارد؟ جعل دیگری ندارد اول فرموده «اقیموا الصلاة لدوك الشمس الي غسق الليل» این قبل از وقت عنوان انشایی را دارد به نحو واجب مشروط است. بعد که وقت تحقق پیدا می کند این فعلیت پیدا می کند. بنابر این هرچه دقت شد که با این که ما بگوییم انشا و فعلیت دو مرتبه هستند چگونه تغیر و تبدل لازم می آید ما این را نتوانستیم تصویر بکنیم و به نظر می رسد که تغیر و تبدلی در حقیقت حکم ایجاد نمی شود و این يك امری است که قابل تصویر است.

آن وقت در تکمیل همین مطلب فرمودند که اگر عقل بخواهد حکم بکند به این که قدرت قید برای خطابات شرعیه است فرمودند این هم اشکال دارد. این هم محال است. و وجه محال بودنش این بود که عقل خودش يك جاعل مستقلى است و این جاعل نمی تواند در جاعل دیگر و در جعل دیگر تصرف بکند. حالا من برای این که باز فرمایش ایشان روشنتر بشود و لو این که دیروز هم توضیح دادیم، مثل این که خودشان مولای عرفی هستند هر مولای خودش يك جعل مستقلى دارد در محدوده امور خودش مولای دوم نمی تواند. بیاید جعل مولای اول را قیدی برایش بزند چون اینها هر کدام يك جاعل مستقل هستند در يك محیط مستقل اینجا هم همینطور فرمودند، فرمودند عقل نمی تواند بیاید در اراده مولا و در جعل مولا تصرف بکند.

نظر استاد محترم: این مطلب هم به نظر می رسد که قابل مناقشه است (البته این را باز تکرار قبلا هم گفتیم حالا هم عرض می کنیم ما باید نهایت این است که بگوییم حرف این بزرگان مخصوصا مثل امام را شاید درست نمی فهمیم این مناقشات و این اشکالات روی این جهت است و الا عرض می شود فاصله و این که حالا ما عرض می شود نباید در اشکال انظار مثل امام و اینها وارد بشویم مطلب درستی است خیلی فاصله است اما دیگر بحث طلبگی هست) و آن این است عقل اگر عنوان جاعل مستقل را داشته باشد حرف درستی است در حالیکه همانطوری که مرحوم محقق اصفهانی فرمودند و دیگران هم پذیرفتند غالب اصولین پذیرفتند عقل خودش جاعل مستقل نیست عقل خودش يك جعل و يك احکام مستقل ندارد عقل خودش عنوان کاشفیت را دارد عقل اگر می گوید ظلم قبیح است کشف از ملاک می کند و الا نمی آید انه آمر بگوید يجب العدل و يحرم الظلم نه این مربوط به عقل نیست عقل مقام مولویت مقام آمریت مقام حاکمیت را ندارد مقام جاعلیت را ندارد فقط کشف می کند. در مانحن فیه اگر گفتیم قدرت قید برای خطابات شرعیه است همین است معنایش این است که عقل کشف از این می کند که شارع که آمد يك تکلیفی را متوجه مکلفین قرار داده این تکلیف مقید به قدرت است بلا شك نه این که خودش بعنوان يك جاعل مستقل باشد.

مطلب دوم امام فرمودند که به نظر ما این خطابات شرعیه به تعدد مکلفین انحلال پیدا نمی کند این خطابات عنوان خطابات عامه قانونیه را دارد و این خطابات قانونیه درش افراد اشخاص حالا اشخاص اصلا لحاظ نمی شود شارع به ما این که يك شریعتی آورده می خواهد بگوید یکی از قوانین شریعت من وجوب صلاة است حلیت بیع است حرمت ربا است در جعل این قوانین که بصورت عام و بصورت قانونی در مقام تقنین شارع دارد جعل می کند اشخاص اصلا مد نظر نیستند تا ما بپاییم بگوییم این حکم به تعدد اشخاص تعدد پیدا می کند و هر شخصی باید درش انبعاث تحقق پیدا بکند و در او انبعاث تحقق داشته باشد فرمودند ما این انحلال را نمی پذیریم و دوتا علت مهم برایش ذکر فرمودند: يك علت این است ما وجدانا می بینیم این خطاب يك خطاب است يك تکلیف است اگر بخواهیم بگوییم انحلال در کار است معنایش این است به خطابات متعدده در اینجاها هست و این چند تکلیف مثلا هست.

بررسی این مطلب: حالا این را بررسی بکنیم بگوییم که اگر کسی مثل مشهور قائل به انحلال شد اینجا بگوییم تکالیف متعدده است چه اشکالی دارد اصلا قانونگذار برای این که نمی تواند یکی یکی افراد را مورد خطاب قرار بدهد می آید در ظاهر يك

خطاب واحدي كه منحل به تعداد مخاطبين الي يوم القيامة مي شود قرار مي دهد جعل مي كند و ما بايد ملزم بشويم به اينكه اينجا تكاليف متعدده است براي اين كه همين أَقِيمُوا الصَّلَاةَ يا همين أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ هر مكلفي يا حرم الله الربا هر مكلفي كه آمد نسبت به اين موافقت كرد يك ثواب مستقل مخالفت كرد يك عقاب مستقل دارد و اين عمل مكلف ربطي به عمل ديگر ندارد ربطي به عمل شخص دوم و سوم ندارد هر مكلفي خودش يك عمل مستقل دارد عمل مستقل معنايش اين است كه تكليف مستقل دارد نمي شود بگويم در اينجا تكليف تكليف واحد است لذا هيچ مانعي ندارد بگويم بله اينجا تكاليف متعدده است بله تكاليف مغاير نيست اما متعدد است وقتي مي فرمايد كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ اينجا تكاليف متعدده است يعني به تعدد مخاطب ما تكليف داريم اما مغاير نيست همه از سنخ واحد است چون مغاير نيست مولا آمده در يك خطاب واحد آورده و در يك جمله واحده آورده است لذا اين بيان اول بيان تامي نيست.

بيان دوم و دليل دوم ايشان بر عدم انحلال اين بود كه اگر ما اراده تشريعيه را تفسير بكنيم به اراده اتيان العبد انحلال درست است بگويم اراده تشريعيه يعني مولا اراده مي كند عبد عمل را بياورد. بنابر اين خوب اينجا چاره اي نيست كه انحلال پيدا بشود بايد نسبت به اتيان هر عبي اراده اي داشته باشد. اما ايشان مي فرمايند ما اراده تشريعيه را يك معنای ديگري مي كنيم مي گوييم اراده تشريعيه اراده اتيان العبد العمل نيست اراده تشريعيه يعني اراده جعل قانون اين كه بيايد يك قانون عمومي را جعل بكنند در شريعت خودش اگر اين را گفتيم ديگر انحلالي در كار نيست.

نظر استاد محترم:

اولا اين دوتا مبنا قابل جمع است يعني بين اين كه ما بگويم اراده اتيان العبد و بگويم اراده جعل القانون اينها قابل جمع هستند، مقابل يك ديگر كه نيست. اينها آنجا يي هم كه مي آيد مي گوييم اراده اتيان العبد يعني اراده جعل قانون براي اين كه اين قانون عبد اتيان بكنند و امتثال بكنند در معنای دوم كه مي گوييم اراده جعل قانون باز براي اتيان العبد است. يعني هم اتيان العبد در جايي است كه قانون جعل بشود هم جعل قانون در جايي است كه عبد اتيان بكنند. اين دوتا قابل جمع است و بين اين دوتا اصلا تفاولي وجود ندارد.

ثانيا ما اصلا به تبع مرحوم محقق اصفهاني عرض كرديم كه اصلا اينجا در باب طلب تشريعي اگر تعبير بكنند به اراده، اين تعبير، تعبير درستي نيست. ما دو جور اراده نداريم؛ يكي اراده تشريعيه يكي اراده تكوينيه كه بحثش قبلا مفصل گذشت. اراده فقط همان اراده تكوينيه است، طلب تشريعي هم همين جعل يك قانون كلي براي اين كه مكلفين عمل را انجام بدهند.

لذا ايشان براي انحلال دو وجه ذكر فرمودند كه هر دو وجه به نظر مي رسد نا تمام است. انحلال يك امر عرفي است در عرف وقتي كه شما مي آييد مي گوييد مثلا آقايا ن طلاب در اين روز فرض كنيد اين كتاب را بياورند اين انحلال پيدا مي كند و شاهدش هم اين است كه بعدا اگر يك طلبه اي نيامد، او را بياورد و مؤاخذه اش مي كند.

او نمي تواند بگويد شما به من كه نگفتيد، شما قانون كلي آورديد قانون كلي براي خطاب به همه است براي اين است كه چون نمي توانست يكي يكي همه را مستقلا مورد خطاب قرار بدهد آمده يك قانون كلي را در اينجا قرار داده است و يك خطاب عمومي را ذكر کرده است، انحلال به نظر ما يك معنای يك حقيقت عرفي دارد در عرف اين انحلال هست و اصلا عرض كردم در كلمات ايشان گاهي اوقات آمدند بين عموم و مطلق فرق گذاشتند.

فرمودند در آن خطابات يي كه به نحو عام استغراقي است، آنجا انحلال وجود دارد. در خطابات يي كه به نحو مطلق است آنجا انحلال نيست چرا؟ مطلق و عموم در معنا كه فرق ندارند در اعدات بينشان فرق وجود دارد، در طريق بينشان فرق وجود دارد، در عموم لفظ وجود دارد كه وضع براي استغراق اما در اطلاق بايد از مقدمات حكمت استفاده بكنيم طريقتش فرق دارد و الا هم عام و هم مطلق هر دو دلالت بر شمول دارند لذا انحلال به نظر ما ثابت است.

مطلب سومي كه فرمودند، فرمودند ما بالوجدان مي بينيم در خطابات شرعيه تقيدي به قدرت وجود ندارد.

نظر استاد محترم:

خوب این هم واقعا خیلی بعید است برای این که در خود آیه شریفه دارد لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا این يك قانون كلي است که تمام تکالیف الهیه را تقید می زند. لازم نیست که وقتی می فرماید كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ بفرماید «اذا قدر يا في فرض القدرة» تمام تکالیف را خداوند بیان فرموده به عنوان يك قانون كلي هم فرموده لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وسع یعنی همان مقداری که نفس قدرت بر او را دارد. یا آیه شریفه مَا جَعَلَ عَلَيْكُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ این هم تقیید می زند آنجایی که انسان چیزی را قدرتش را ندارد. اگر بخواهند از او که انجام بدهد این حرجی است این موجب حرج است مَا جَعَلَ عَلَيْكُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ می آید تمام تکالیف را تقیید می زند و همچنین توی روایات و اینها ما شواهدی زیادی داریم بر این که این خطابات شرعیه مقید به قدرت است.

مطلب چهارم فرمودند که اگر خطابات شرعیه مقید به قدرت باشد لازم می آید در موردی که مکلف شك در قدرت دارد، اصالة البرائة جاری شود، در حالی که همه فقها فتوایشان این است که در موردی که انسان یقین دارد يك تکلیفی به او توجه دارد و شك دارد که قدرت انجام او را دارد یا ندارد در اینجا اصالة الاحتیاط جاری است.

اصالة الاحتیاط می گوید باید احتیاط کنید این تکلیف مسلم الثبوت مولا را باید امتثال بکنید، فرمودند از این که فقها در موارد شك در قدرت اصالة الاحتیاط را جاری می کنند ما کشف از این می کنیم که قدرت شرطیتی و قیدی برای تکلیف ندارد چون اگر شرط تکلیف بود باید اصالة البرائة جاری می کردند.

بررسی این مطلب: اینجا ربما ممکن ان يقال ما جواب عرض کنیم به این که این که در موارد شك در قدرت احتیاط جاری می کنند، این نه از باب این است که قدرت شرط تکلیف نیست، بلکه از باب کشف ملاك است. یعنی عقل می گوید این عمل هم در فرضی که شما قدرت بر او دارید دارای ملاك است و هم در فرضی که شما قدرت ندارید و عاجز هستید دارای ملاك است و ما خواندیم مکرر از مواردی که امتثال لازم است، جایی است که کشف ملاك بشود.

در موردی که ما احراز کردیم يك ملاك را به نحو ملاك یقینی، اصلا در موردی بگویم شارع خطابي هم ندارد امری هم نکرده، یقین داریم به این که امری نیست اما کشف ملاك کردیم. ما در موردی که ما کشف ملاك کردیم اینجا عقل می گوید باید عمل را انجام بدهی و در فرض عجز ما کشف ملاك می کنیم عقل می گوید این عمل این عمل همانطوری که در فرض این که تو قادر بودی دارای ملاك است حالایی هم که عاجز هستی دارای ملاك است. اگر دارای ملاك بود باید انجام بدهی. پس ممکن ان يقال آوردن عمل نه از باب اصالة الاحتیاط است که شما بفرمایید از باب اصالة الاحتیاط باشد لازمه اش این است که قدرت از دایره تکلیف خارج باشد، آوردن عمل از راه کشف ملاك است.

نظر استاد محترم: حالا این بیان این قایل به نظر ما مخدوش است و وجه خدشه اش این است ما اگر آمديم گفتیم يك قدرتي احتمال دادیم که در خطاب باشد این قدرت می شود قدرت شرعی و قدرت شرعی در ملاك دخالت دارد. اگر شارع آمد فرمود لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ و این استطاعت را قدرت شرعی قرار دادیم حالا بعضی ها احتمالات دیگری می دهند به عبارت اخري گفتیم قدرت شرعی یعنی آن قدرتی که در لسان دلیل می آید و دخیل در ملاك است، قدرت عقلي دخیل در ملاك نیست.

خوب امام اینجا دارد بیان می کند می فرماید اگر شما بگویید احتمال می دهیم قدرت قید برای تکلیف باشد اگر قید برای تکلیف بود احتمال دخالت در ملاكش هم می دهیم . یعنی احتمال می دهیم در فرض این که قدرت باشد ملاك هست در فرض این که قدرت نباشد ملاك وجود ندارد. پس این بیانی که ذکر شده و به عنوان ممکن ان يقال ما آمديم عرض کردیم این بیان تامی نیست. به عبارت اخري اصلا برای این که ما قول این قائل را بطور كلي کنار بگذاریم می گوییم فرض این که قدرت به هیچ وجهی دخیل در ملاك نباشد. یعنی فرض این که ملاك در صورت عدم القدرة هم وجود دارد این فرض خارج از محل کلام است اصلا بطور كلي این فرض از محل کلام خارج است.

ما قبلا حالا نشد باز مراجعه كنيم اين بيان امام را از طريق ديگري ما آمديم جواب داديم اين كه الان اگر قدرت شرط براي تكليف باشد در چنين مواردی چرا بايد اصالة البرائة جاری نشود و اصالة الاحتياط جاری بشود اين يك بيان ديگري دارد كه ما در جاي خودش ذكر كرديم. به عبارت اخري اين مطلب كه در تمام قيود تكليف اگر ما شك كنيم اصالة البرائة جاری است حرف درستي نيست در بعضي از قيود تكليف كه مربوط به امتثال تكليف است نه مربوط به صدور و حدوث تكليف اينجا اصالة الاحتياط جاری می شود. قدرت اگر قيد تكليف باشد از قيودي است كه مربوط به مقام امتثال تكليف است نه مربوط به حدوث تكليف بلكه آن قيودي كه مربوط به اصل حدوث تكليف است آنها همه در شان اصالة البرائة جاری می شود اما قيودي كه مربوط به عمل مكلف و مربوط به مقام امتثال است آنجا اين ديگر جاری نمی شود و اصالة الاحتياط جاری می شود. پس صرف اين كه اصالة الاحتياط جاری بشود كشف از اين نمی كند كه اين قيد از قيود تكليف نيست.

و همچنين يكي دوتا مطلب ديگر هم فرموده اند. ما نتيجتا هرچه دقت كرديم با اين كه اين بيان ايشان فرق بين خطابات عامه و خطابات شخصيه از مباني محكم امام است و در جاهاي زيادي از اصول و فقه به اين مبنا استناد فرمودند، اما مع ذلك با اين مناقشاتي كه عرض كرديم مواجه است. البته ناتمام ماند اين بحث ديگر حالا بقيه اش را خودتان دنبال كنيد. ما انظار ترتيب را تماما بيان كرديم يعني ديگر در باب ترتيب آن مقداري كه حالا هست نظري باقي نماند كه عرض نكرده باشيم بحث بعدي ما تنبيهات ترتيب است كه چند تنبيه مهم دارد كه انشا الله روز پانزدهم كه روز شنبه است خدمت آقايمان می رسيم.